

سرنوشت بزرگ آدم‌ها به موضوعات کوچولو بستگی دارد



*** سر آغاز -مجتبی گهستونی**

اگرچه در ۲۶ سال گذشته مصاحبه‌های متعدد جاندار و بی‌نهایت دلچسبی انجام دادم و تا مدت‌ها دلخوش و سرشار از لذت آن گفت‌وگو بودم اما اینبار باید یادآور شوم که دیدار و مصاحبه با «دکتر قدمعلی سرامی» بهترین، متفاوت‌ترین و لجسب‌ترین و آموزنده‌ترین مصاحبه‌ای بود که در طی این سه دهه کاری انجام داده‌ام. حتی خواندن زندگی‌نامه دکتر قدمعلی سرامی درس آموز است. به گفته خود ایشان، از همان خردسالی به چشم‌دردی مبتلا شد که پزشک معالجتش با تجویز دارویی نامناسب و مضر باعث نابینایی یک چشم او و کم‌بینی چشم دیگرش شد. مضافاً این‌که او را از رفتن به مدرسه منع کرده بود چرا که به زعم آن پزشک، مطالعه‌ی کتاب باعث از بین رفتن آن مختصر دید خواهد شد، و پدرش هم بنا بر توصیه و تأکید پزشک مذکور از فرستادن او به مدرسه خودداری می‌کند که شرح این ماجرا را در مصاحبه با هم می‌خوانیم.

اما سرانجام قدمعلی سرامی دیپلم ادبی خود را با معدل ۱۹ در خرداد ۱۳۴۳ از دبیرستان سعدی اهواز گرفت و در کنکور سال ۱۳۴۳ شاگرد اول کنکور رشته خود در کشور شد. سپس مدارک کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکتری خود را در زبان و ادبیات پارسی از دانشگاه تهران دریافت کرده و از محضر استادان بزرگی همچون عبدالحسین زرین‌کوب، محمد معین، ابراهیم پورداود، سید صادق گوهری، حسین خطیبی، سید جعفر شهیدی، ذبیح‌الله صفا، حسن مینوچهر، پرویز ناتل خانلری، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی و بهرام فروشی بهره برده است. ایشان ۸ بهمن ۱۳۲۲ خورشیدی در شهر رامهرمز به دنیا آمد. پنج فرزند دارد، با آنان و همسر خویش در تهران روزگار می‌گذرانند.

وی از سال ۱۳۵۳ در دانشگاه‌های کشور تدریس کرده و از سال ۱۳۷۱ تاکنون به عنوان استاد راهنمای دوره کارشناسی‌ارشد و دکتری به فعالیت مشغول است و تاکنون به راهنمایی صدها دانشجوی کارشناسی‌ارشد و دکتری در نوشتن پایان‌نامه پرداخته است. از وی بیش از چهل کتاب در زمینه‌های گوناگون نقد ادبی، شعر، ادبیات کودک و نوجوان منتشر شده، و کتاب از رنگ گل تارنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه) ایشان از

سوی شورای کتاب سال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مورد تشویق قرار گرفت. از دیگر آثار او برای کودکان و نوجوانان کتاب «شیرین‌تر از پرواز» از انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از سوی شورای کتاب کودک به‌عنوان کتاب شایسته‌ی تقدیر سال ۱۳۶۷ برگزیده شد. همچنین به‌کوشش بانو «مرضیه محبوب» به صورت تئاتر عروسکی درآمد و در تئاتر شهر اجرا گردید.

این مصاحبه با حضور در منزل بزرگمرد حوزه ادبیات و فرهنگ و هنر در محله ونک با همراهی مشیانه و بامداد، نوه‌های دوست داشتنی ایشان که همچون شمعی دور پدربزرگ می‌چرخیدند انجام شده و می‌کوشد برخی از مردم ایران زمین را با چنین گوهرهایی آشنا کند.

توضیح اینکه این گفت‌وگو که به مناسبت هفتاد و هشت سالگی دکتر قدمعلی سرامی، بنیانگذاری جایزه از انگاشت تا نگاشت و چاپ سه کتاب آخر ایشان با نام‌های «چهار فصل دوستت دارم»، «ای گدایان خرابات» و «اندرخیم یک کوچاپیم» در حدود سه ساعت به طول انجامید تنها بخشی از آن در این مجال تقدیم‌تان می‌شود.

با گذشت سال‌ها دوری از خوزستان و زادگاه خود همچنان با این دیار پیوند داری؟

معتمد انسلان دو مادر دارد. یکی مادر خون و دیگری مادر خاک. ما از مادر خون به دنیا می‌آیم. مادر خاک هم مادر تمام جانداران و تمام اجزایی که از خاک پدید می‌آیند است. پس مادر اصلی ما زمین است. مادر بزرگ ما هم خورشید است. مادر خون من هم همانی است که مرا در رامهرمز زائیده است. مادر من بیست ساله که فوت کرده است. همان مادری که از برج چمپا، گندم، سبزی، سیر، آب و حتی رامهرمز تغذیه کرد.

پس به همین دلیل است که هیچ‌گاه خاک ایران را برای همیشه ترک نکردید و همواره با احساس قوی از ایران، خوزستان و رامهرمز سخن گفته‌اید؟

بله. من با اینکه سفرهای متعددی به کشورهای دنیا داشتم و اقامت‌های کوتاه و بلند داشتم اما هیچوقت ایران را با جای دیگری عوض نخواهم کرد. یکی از آرزوگی‌های من مهاجرت آدم‌ها به خاطر امیدهای واهی به دیگر کشورها است. چرا هیچ‌جا مطلقاً بهتر از ایران نیست؟ چون از خاکی که به آن تعلق داریم دور هستیم. همانطور که برای مادر خون خود دلتنگ می‌شویم برای مادر خاک هم دلتنگ خواهیم شد. برخی

از مردم ژرفا ندارند. آنها فکر می‌کنند با رفتن شان به جامعه جهانی پیوستند. در حالی که به لحاظ عاطفی وابستگی به وطن دارند. حتی افرادی که در آن کشورها به ظاهر بسیار شاد هستند از درون خوشحال نیستند در خلوت خود دلتنگ ایران هستند. ایران مادر ماست و در خارج دور از مادر هستیم. پس آدم‌هایی که جامعه و می‌کشور خود را می‌گذارند و می‌روند عمق ندارند. من همه جا گفته‌ام که بچه رامهرمز. افتخار هم می‌کنم که بچه «تل ناردونگی» این شهر هستم. حتی برای شهر زادگاه خود شعر هم سروده‌ام.

شما یک انسان چند جانبه هستید که هم شنیدن از شما لذت بخشه و هم خواندن از شما آگاهی دهنده است. شما که از ناحیه دو چشم دچار آسیب هستید چطور توانستید به این مرحله از رشد برسید؟

من در هشت ماهگی دچار ورم ملتبه در ناحیه چشم شدم. پزشکی به نام «شاعی» کوشش کرد چشم مرا درمان کند و تشخیص داد که با چکاندن اسید در چشم راست بیماری را برطرف کند. اما ناخواسته موجب شد تا کره چشم آب شود. در نهایت از اسید پاشی در چشم چپ خودداری کرد و من الان فقط با چشم چپ می‌بینم. وقتی به سن مدرسه رسیدم و هر شاهد رفت و آمد بچه‌های یقه سفید مدارس رامهرمز بودم از مادرم به حالت بغض و گریه پرسیدم که چرا اسم مرا در مدرسه نمی‌نویسی و مادرم که واقعا دلش سوخته بود قول داد که با پدرم صحبت کند. در نهایت فردا صبح پدرم

بعد از ناشتایی پدرم گفت لباس بپوش که تو را به مدرسه ببرم. سپس به بهداری آزمایشگاه رفتم و پزشک پس از مدوا به پدرم گفت که ایشان نباید به مدرسه برود. دلم شکست. هنوز از بهداری خارج نشده بودم که به پدرم گفتم یعنی این بهداری فقط یک دکتر دارد؟ پدرم که از اینکه من با هوش ذکاوت خود مودی را به او یادآور شدم خوشحال شد و سراغ پزشک دیگری را گرفت و مردمی که در آنجا بودند یادآور شدند که پزشک جدیدی در این بهداری در حال خدمت است. به نزد آن پزشک رفتم و ایشان مرا معاینه کرد و گفت ایشان حق تحصیل دارد و می‌تواند در مدرسه ثبت‌نام کند. در برگه معرفی من نوشت تحصیل ایشان بلامانع است. لذا در اواخر مهر به کلاس اول وارد شدم.

ادامه تحصیل پیوسته وجود داشت یا مشکل دیگری هم پیش روی شما قرار گرفت؟

سیکل اول را که گذراندم مرا پیش دکتر «معاضد» در اهواز بردند. ایشان تشخیص داد که درس خواندن برای من ضرر دارد. لذا پدرم به تشخیص پزشک، مانع تحصیل شد. ایشان هم یک دکان کوچک برایم تدارک دید تا آنجا را اداره کنم.

روزانه هم‌کلاسی‌ها و برخی از دبیران وقتی مرا در دکان می‌دیدند سرزنشم می‌کردند، من هم که مقصر نبودم و هر بار غصه می‌خوردم. تا این که رییس فرهنگ وقت رامهرمز که «وحدتی» نام داشت و از استعداد و هوش من در امر تحصیل اطلاع پیدا کرده بود نزد پدرم می‌آید و از او می‌خواهد که اجازه دهد فرزندش به مدرسه برود، چون

با امتناع پدرم روبرو می‌شود و دلیل این امر را می‌پرسد، پدرم دستور پزشک را عامل این منع ذکر می‌کند و رییس فرهنگ با عصبانیت می‌گوید: این پزشک خطا کرده است که با طبابتی ناشیانه از یک سو باعث نابینایی یک چشم قدمعلی شده و از سوی دیگر مرا را از آموختن و تحصیل منع کرده، و نهایتاً رییس مذکور، به پدرش هشدار می‌دهد که چنانچه از ادامه‌ی تحصیل فرزندش جلوگیری کند هم از وی و هم از پزشک خاطی شکایت خواهد کرد و موجب خواهد شد تا شهر را ترک کند. این هشدار آقای رئیس باعث می‌شود که دَر دکان را ببندم و ادامه تحصیل بدهم. لذا با هوشی که داشتم در تمام مقاطع تحصیلی با نمرات و معدل عالی کارنامه گرفتم.

جایزه «از انگاشت تا نگاشت»، یک چشم قدمعلی شده و از سوی دیگر مرا را از آموختن و تحصیل منع کرده، و نهایتاً رییس مذکور، به پدرش هشدار می‌دهد که چنانچه از ادامه‌ی تحصیل فرزندش جلوگیری کند هم از وی و هم از پزشک خاطی شکایت خواهد کرد و موجب خواهد شد تا شهر را ترک کند. این هشدار آقای رئیس باعث می‌شود که دَر دکان را ببندم و ادامه تحصیل بدهم. لذا با هوشی که داشتم در تمام مقاطع تحصیلی با نمرات و معدل عالی کارنامه گرفتم.

دکتر سرامی واقعا زندگی شما یک درس است که خواندن آن انسان را تکان می‌دهد. اینطور نیست؟

باور دارم که سرنوشت بزرگ آدم‌ها به موضوعات کوچولویی بستگی دارد. من هم از این قاعده مستثنا نیستم. اگر جامعه آدم را درک کند و فرد هم تیزهوش باشد آن شخص به سمت کمال راهبری می‌شود. معلم‌ها وقتی از من می‌پرسیدند همواره جواب آن پرسش را داشتم. حتی بچه‌ها را هم درس می‌دادم. من با کمک به بچه‌هایی که در درس‌شان ضعیف‌تر بودند برخی حسادت‌ها را خنثی می‌کردم. خداوند به من توفیق داد تا مورد عنایت قرار بگیرم. من کوشش کردم تا «اندک» را از «بسیار» فرا بگیرم.

ذوق و سلیقه شما

یادم می‌آید از شما مصاحبه‌هایی خواندم که با برخی بزرگان ادبیات و موسیقی انجام دادید. رسماً فعالیت رسانه‌ای داشتید؟

بله به مدت ۸ سال از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۹ عضو هیئت تحریریه روزنامه اطلاعات بودم و در این مدت مصاحبه‌هایی با عزیز نسین، محمود جمال‌زاده، پروفیسور حسن هشترودی، انجوی شیرازی، جواد معروفی، علی اکبر شهنازی، مهدی اخوان ثالث، علینقی وزیری، محمد ابراهیم باستانی پاریزی و نورعلی برومند و بسیاری دیگر داشتم.

شما علاوه بر توانایی‌ها و شاخصه‌هایی که در حوزه ادبیات دارید، سابقه فعالیت رسانه‌ای هم داشتید، اما شنیدم که تصنیف‌سازی هم کرده‌اید. این هوش و ذکاوت سرشار از کجا می‌آید؟

من از کودکی توان سرودن را در خودم می‌دیدم، شعر و شاعری جزو سرشت من است. در ضمن بیش از ۱۰۰ تصنیف از بنده منتشر شده است که تصنیف «کوچه باغ راز» را «نادر گلچین» خوانده است. بعدها «معین» بدون اجازه من، در آمریکا خوانده است. تصنیف دیگری هم داشتم که «ایرج» خواننده معروف «ابوالحسن مختاباد»، «محمد اصفهانی» و خواننده ای به نام «خجسته» آن‌را خوانده است. چندین سال عضو شورای موسیقی صداوسیما بودم، در دوره دانشجویی، شاگرد استاد محمود ذوالفنون بودم و تار می‌زدم.

چقدر تحت تاثیر لایای مادر بودید؟

لایایی رابط بین مادر و فرزندا است. مادر هسته خانواده است. لایایی یکی از عاطفه‌ورزی‌های مادر است. گهواره حکمت دارد. حرکتی که در گهواره وجود دارد لازمه خواب و حتی بیداری است. پس من هم به مانند همه کودکان تحت تاثیر لایایی بوده‌ام. واقعا متاسف هستم که با وجود وقت خوبی که خانواده‌ها دارند چرا لایایی را ترک کردند و آن را بیان نمی‌کنند. لایایی که فقط کلام نیست، بلکه یک هنر ترکیبی است. هم موسیقی، هم شعر و هم حرکت است. حتی بیان دلوایسی‌ها است. لایایی بیشتر سخن دل گوینده‌اش است. در پژوهشی به لایایی‌های ایران و جهان پرداختم و متوجه شدم در تمام دنیا لایایی وجود دارد. اولین لایایی را برای بچه قلب مادر می‌گوید. صدای قلب نظم و ریتم را به فرزند یاد می‌دهد.

میراث و فرهنگی

دوشنبه ۱ خرداد ماه ۱۴۰۲ * سال دوازدهم * شماره ۱۶۴۷